

## بررسی عوامل سقوط دولت صفویه از نگاه ابن خلدون

\* مهسا ادبی  
\*\* سید محمدعلی تقی

### چکیده

موضوع سقوط دولتها از زمان‌های قدیم مورد توجه متفکران علم اجتماع، فیلسوفان، تاریخ‌نگاران و علمای علم سیاست قرار داشته است. این گروه‌ها معتقدند بر جریان تاریخ در خصوص انحطاط دولتها قوانینی حاکم است. تحقیق بنیادی موجود بر مبنای نظریه انحطاط ابن خلدون و با بهره‌گیری از روش کیفی - تبیینی در پی آن است که به این سوال پاسخ دهد که سلسله صفویه به چه دلایلی سقوط کرد؟ فرضیه این پژوهش آن است که زوال عصیت در کنار تجمل طلبی و فساد دولتمردان؛ اصلی‌ترین عوامل سقوط سلسله صفویه بوده‌اند. نگارندگان این پژوهش ضمن بهره‌گیری از مفاهیم ابن خلدونی به عنوان چارچوب نظری تحلیل عوامل سقوط سلسله صفویه، در تلاش هستند تا اندیشه او را از قالب خشک نظریه‌پردازی صرف خارج نموده و با واقعیت‌های عینی و شرایط سیاسی یک حکومت تطبیق دهند تا توانایی انطباق نظریه ابن خلدون با واقعیت‌های دولتی که در پهنه مکانی و زمانی متفاوتی با دوره حیات او قرار داشته سنجیده شود.

### واژگان کلیدی

ابن خلدون، عصیت، انحطاط، نظریه عمر سیاسی دولتها (پیری دولتها)، صفویه.

msh\_adibi@yahoo.com

\*. دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات، تهران، ایران.

smataghavi@um.ac.ir

\*\*. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۳/۲۳

## طرح مسئله

حکومت سلسله صفویه به عنوان یکی از بخش‌های طلایی تاریخ ایران زمین محسوب می‌شود، زیرا صفویان توانستند قدرت سلطنت در ایران را به اوچ رسانده و حکومت‌های خانی، عشیرتی و سلسله‌های محلی را از بین برده و یک حکومت مرکزی، با قدرت روزافزون ایجاد کنند.<sup>۱</sup> تأسیس سلسله صفویه به منزله ارتقای سیاسی ایران به سطح یک دولت ملی بود. اعلام مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی در ایران، توسط این سلسله صورت گرفت که موجب وحدت جامعه و مانع دست اندازی قدرت‌های بیگانه بر کشور شد و ایران را به عنوان یک کشور قدرتمند به اروپایان شناساند و در صحنه سیاسی - در داخل و در سطح جهان - به شهرت بزرگی دست یافت. حال سؤال این است که سقوط حکومت صفویه در سال ۱۱۳۵ ق و پس از ۲۳۲ سال حکومت بر ایران را چگونه باید تحلیل کرد؟

در این مدت زمانی که از این حادثه می‌گذرد، محققان مختلف با نحله‌های فکری گوناگون، پاسخ‌های فراوانی را که بعضاً ضدونقیض نیز بوده‌اند، به این پرسش داده‌اند. از آنجایی که تبیین چگونگی و چرایی سقوط دولتها از مباحث مورد علاقه اهل علم و سیاستمداران است، بسیاری از عالمان از گذشته‌های دور در جستجوی قوانین کلی بوده‌اند که بتواند این چرایی را تبیین کند. از جمله این محققان می‌توان از ابن خلدون نام برد. جامعه‌ای که ابن خلدون در آن می‌زیست، یکی از دوره‌های پرچوش و خروش تاریخ اسلام به حساب می‌آید. همین امر باعث شد که ابن خلدون همواره میان شرق و غرب ممالک اسلامی در آمدوشد باشد و با ملت‌ها و دولت‌های گوناگونی آشنایی پیدا کند و با نظر دقیق و تحلیل‌گر خویش، با اندیشه و روحیه افراد و اجتماعات روبرو شود. حاصل این سبک زندگی، شکل‌گیری فلسفه اجتماعی توسط وی شد که اثر ژرفی در تاریخ جوامع بشری داشته است.<sup>۲</sup> دوره و نوع زندگی وی موجب شد که عبدالرحمن در نظریه سیاسی خود به دنبال پاسخ به این سؤال باشد که چرا حکومتها سقوط می‌کنند؟ آیا این امر جبری است و یا این انسان‌ها هستند که موجبات این سقوط را فراهم می‌کنند؟<sup>۳</sup> او در سال‌های پایانی عمر خود تلاش نمود با تدوین کتاب «العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصر هم من ذوى السلطان الاکبر» به این پرسش‌ها پاسخ دهد. این کتاب مشتمل بر یک مقدمه و سه باب است که درواقع کتابی که امروز به مقدمه ابن خلدون معروف است، درواقع مقدمه و باب نخست همین کتاب «العبر و دیوان المبتدأ و

۱. میرزا سمیعا، *تذکرة الملوك*، ص ۱۷.

۲. الفاخوری، *تاریخ فلسفه در جهان اسلام*، ص ۷۰۹.

۳. صادقی فسایی، پرسی جامعه‌شناسخی تئوری انحطاط در نظریات ابن خلدون، ص ۲۲.

لخبر» می‌باشد. ابن خلدون در این کتاب تنها به توصیف عینیات پرداخته بلکه با تبیین امور بدهنبال کشف قوانین و رابطه علی بین پدیده‌ها و حوادث تاریخی می‌باشد. او با ارائه تحلیل ارگانیک از دولت و تشییه کردن حیات جامعه به پیکره آدمی و استفاده استعاری از آن، نظریه عمر سیاسی دولت‌ها (پیری دولت‌ها) را مطرح کرده است که در آن به بیان مراحل عمر دولت‌ها و علل سقوط آنها پرداخته است. نظریه‌ی درباره پیدایش، بالندگی، آرامش، خرسندی (ایستائی) و در نهایت انقراض دولت می‌باشد و تکرار همین جریان برای دولت‌های بعدی است که جای دولت‌های پیش را می‌گیرند.<sup>۱</sup> دیدگاه و تفصیل ابن خلدون از مرحله فروپاشی دولت در مقدمه: «ابن خلدون را گاه به عنوان نظریه‌پرداز انحطاط دولت معرفی کرده است».<sup>۲</sup>

آثار مربوط به موضوع پژوهش را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

(الف) کتبی که صرفاً با دیدگاهی تاریخی به بررسی سلسله صفویه پرداخته‌اند، مانند: *تاریخ عالم*

آرای عباسی تألف اسکندر بیگ ترکمان یا سفرنامه شاردن.

(ب) کتبی که با دیدگاهی سیاسی به شرح واقعیت تاریخی عصر صفویه می‌پردازند، مانند: *ایران عصر*

صفوی و در باب صفویان نوشته راجر سیبوری.

(ج) کتبی که به بررسی نظریه ابن خلدون می‌پردازند، مانند: *پژوهشی در اندیشه ابن خلدون نوشته*

محمد علی شیخ و تاریخ تحول دولت در اسلام و ایران نوشته ابراهیم بزرگر.

(د) نوشته‌هایی که در صدد بهره‌گیری از نظریه ابن خلدون به عنوان چارچوب نظری پژوهش خود

بوده‌اند، مانند: مقاله تحلیل سقوط قاجاریه با استفاده از نظریه ابن خلدون نوشته مرتضی دهقان نژاد و

علل واقعی سقوط آندلس و نظریه ابن خلدون نوشته محمدرضا شهیدی پاک. اما تفاوت این نوشтар با

این دو مقاله و سایر پژوهش‌هایی که در صدد استفاده از نظریه ابن خلدون برای تحلیل واقعه خارجی

بوده‌اند، در این است که برای نخستین بار سقوط سلسله صفویه به عنوان بخش مهمی از تاریخ

ایران زمین، از قالب توصیفی صرف خارج و با بهره‌گیری از نظریه سیاسی به طور کاربردی تحلیل

می‌شود. به علاوه ابن خلدون ۲۱ عامل را در سقوط دولتها مؤثر می‌داند که از این بین ۳ عامل از

مهمنترین و اثرگذارترین آنها احصا شده که با عوامل بررسی شده مؤثر در سقوط قاجاریه و آندلس که

در تحقیقات مذکور به آن پرداخته شده، کاملاً متفاوت است.

۱. ابن خلدون، *مقدمه*، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲. نصار، *اندیشه واقع‌گرایی ابن خلدون*، ص ۱۹۶؛ رحیم لو، *ابن خلدون*، ص ۴۵۵.

روش جمع‌آوری داده‌های این پژوهش که از نوع کیفی و «تبیینی» است، براساس استفاده از اسناد کتابخانه‌ای و از طریق فیش‌برداری، صورت گرفته است.

### چارچوب مفهومی؛ نظریه عمر سیاسی دولت‌ها

«ابن خلدون همه تحولات روزگارش را به دیده تأمل می‌نگریست و در عوامل سقوط و روی کار آمدن دولت‌ها می‌اندیشید».<sup>۱</sup> ابن خلدون از مطالعه تاریخ جهان به این نتیجه رسید که یک رشته روابط پنهانی وجود دارد که قابل وصف نیستند و گذشته را به حال و آینده مرتبط می‌سازد، زیرا وی مشاهده نمود که آنچه در گذشته اتفاق افتاد و تاریخ گذشته را به نمایش می‌گذارد، مشابه ویژگی‌های حادث روز است. ابن خلدون از جمله اندیشمندانی است که انحطاط جامعه بشری را امری عادی و طبیعی تلقی می‌کند و از یک طرح اندام‌واره برای توصیف جامعه استفاده می‌کند و تحول عمران را به تحول زیستی جانداران تشییه می‌کند و می‌گوید افول یک جامعه، خود به خود اتفاق نمی‌افتد و معلول عوامل ماورای طبیعی هم نیست بلکه ریشه انحطاط را باید در نهادهای درونی جامعه بررسی کرد. عواملی که در مراحل مختلف عمر دولت، وارد بدنه حکومت شده و با تحت‌تأثیر قرار دادن عصیت، سبب سقوط آن می‌شود. در حقیقت ابن خلدون ایجاد دولت و نظام سیاسی را به عصیت مربوط می‌داند و انحطاط نظام سیاسی را هم با این عامل مرتبط می‌داند.

ابن خلدون تعریف روشی از عصیت ارائه نمی‌دهد<sup>۲</sup> و خواننده نیز باید این واژه را با مطالعه تدریجی و دقیق مقدمه درک کند، همان‌گونه که خود ابن خلدون چنین می‌کند. «ابن خلدون تعریف روش و جامعی از آن به دست نداده است و دقیقاً روش نیست که کدام مفهوم می‌تواند معنای دقیق این واژه باشد». <sup>۳</sup> گرچه عصیت به معنای خویشان پدری است ولی ابن خلدون معنای وسیعی از آن برداشت کرده است و آن را: «مفهوم‌ترین عامل تبیین تحولات اجتماعی» می‌داند.<sup>۴</sup> می‌توان عصیت از دیدگاه ابن خلدون را چنین تعریف کرد: «شکل به طور اجتماعی بنیادیافته یک عاطفه ساده، یعنی مهر بشریت نسبت به همنوعان به ویژه خویشاوندان نزدیک است».<sup>۵</sup> از وجود دیگری که در عصیت

۱. الفاخوری، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ص ۷۱۱.

۲. جعفری نژاد، نظریه عصیت در مقدمه ابن خلدون، کیهان فرهنگی، ص ۵۱.

۳. اطهری مریان، ابن خلدون و کاربیت روش جامعه‌شناسی تاریخی در تحلیل تحولات سیاسی و اجتماعی، ص ۷۳.

۴. شیخ، پژوهشی در اندیشه ابن خلدون، ص ۱۰۳.

۵. میرموسوی، اسلام، سنت و دولت مدرن: نوسازی و تحول در اندیشه سیاسی معاصر شیعه، ص ۱۶۷؛ ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۳۱۸.

وجود دارد می‌توان به این موارد اشاره کرد: «تعلق خاطر فرد به متعلقات جمی ... منشأ وفاق جمی، احساس مشترک جمی ...».<sup>۱</sup>

ابن خلدون عصیت و اجتماع را به مزاج موجودات زنده تشبیه کرده است. یعنی همان‌طور که در یک موجود زنده همواره یک عنصر باید بر عناصر دیگر غلبه کند تا مزاج آن بهبود یابد، در عصیت همچنین است، ریاست به علت غلبه پیوسته در یک گروه خاص باقی می‌ماند:<sup>۲</sup> «ریاست همواره از شاخه‌ای به شاخه دیگر منتقل می‌شود، بر حسب خاصیت غلبه و قدرت ... زیرا عصیت و اجتماع به مثابه مزاج در یک کار موجود زنده است...».<sup>۳</sup>

ابن خلدون سه عامل اجتماعی را در تقویت عصیت مؤثر می‌داند: «اول: بادیه‌نشینی و توحش»، «دوم: دین» و «سوم: فزونی عدد».<sup>۴</sup> به اعتقاد او قوام و استواری هر حکومتی، «آن عصیت و حمیتی است که زندگی بدوي آن را حفظ کرده است».<sup>۵</sup> از نظر ابن خلدون هرچه عصیت به مرکز قدرت بیشتر باشد، درجه استفاده و بهره‌گیری از رفاه و امکانات شهری نیز بیشتر می‌شود.<sup>۶</sup> چراکه هر قبیله‌ای با نیروی عصیت خویش به برخی از پیروزی‌ها نایل می‌آید و به همان میزان به وسائل رفاه دست می‌یابد.

بر این اساس و از منظر پژوهشگران و محققان، عوامل سقوط دولتها از نظر ابن خلدون را این گونه می‌توان دسته‌بندی نمود:

۱. خودداری از پرداخت مالیات<sup>۷</sup> ۲. شهرنشین شدن قبیله<sup>۸</sup> ۳. رفاه، آسایش و خوشگذاری و زراعت‌پیشگی بعد از وارد شدن یا فتح سرزمین آباد و ثروتمند<sup>۹</sup> ۴. دین و مذهب و پیدایش فلسفه در مقابل دین<sup>۱۰</sup> ۵. فساد اخلاقی و پیدایش گناه شهری ع تجمل‌گرایی و ناز و تنعم<sup>۱۱</sup> ۶. سپاه و ثروت اقتصاد و دخالت سلطان در آن<sup>۱۲</sup> ۷. حاکمیت فقیهان و علمای دینی<sup>۱۳</sup> ۸. توسعه‌طلبی<sup>۱۴</sup> ۹. بحران

۱. منوچهری، ابن خلدون و جامعه‌شناسی تاریخی معاصر، ص ۷۱.

۲. دهقان‌نژاد، تحلیل سقوط قاجاریه با رویکردی به نظریه انحطاط ابن خلدون، ص ۸۳.

۳. ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۲۴۹.

۴. جعفری‌نژاد، نظریه عصیت در مقدمه ابن خلدون، کیهان فرهنگی، ص ۵۱.

۵. الفاخوری، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ص ۷۲۶.

۶. رادمنش، کلیات عقاید ابن خلدون درباره فلسفه تاریخ و تمدن، ص ۸۳.

۷. طه، فلسفه اجتماعی ابن خلدون، ص ۱۲۳.

۸. آزاد ارمکی، جامعه‌شناسی ابن خلدون، ص ۱۷۰.

۹. طه، فلسفه اجتماعی ابن خلدون، ص ۱۲۳.

مشروعیت که منجر به افزایش ضریب خشونت می‌شود<sup>۱</sup>. اختلال و آمیختگی تازیان (اعراب) ۱۲. اختلال و آمیختگی بین قبیله‌ای<sup>۲</sup>. همسوگندی و همپیمانی ۱۵. استبداد و خودکامگی.<sup>۳</sup>

به دلیل تعدد این عوامل، نگارندگان به طور مشخص، سه عامل: استبداد، همسوگندی و همپیمانی و تجمل طلبی و رفاهزدگی را که جزو پایه‌ای ترین عواملی است که از نظر ابن‌خلدون در سقوط دولتها اثرگذار بوده و قابلیت تطبیق بیشتری را با حکومت صفویه دارد، مورد بررسی قرار داده و سپس ورود این عوامل به بدنه حکومت صفوی را به عنوان عوامل انحطاط این سلسله، مورد بررسی قرار می‌دهند.

#### ۱. عوامل سقوط دولت از منظر ابن‌خلدون

##### یک. استبداد

یکی از بزرگترین آسیب‌های نظام‌های سیاسی و بیماری تقریباً لاعلاج دولتها از منظر ابن‌خلدون، بیماری استبداد است. استبداد ریشه‌کن‌کننده خداوندان عصیت است و خودکامگی سلطان باعث می‌شود که عصیت از بین برود، درحالی که عصیت مقدمه دولت است و با وجود عصیت دولت وجود دارد و با متلاشی شدن عصیت دولت نیز متلاشی می‌گردد. زیرا پایه و اساس دولت قدرت است و قدرت زمانی حاصل می‌شود که یک اتحاد و انسجام و همبستگی در میان افراد جامعه وجود داشته باشد و افراد جامعه افکار جمعی و جمع‌محور داشته باشد نه فردمحور. ابن‌خلدون در این خصوص معتقد است که:

طبعیت کشورداری اقتضا می‌کند که دولت به سوی خودکامگی گراید و تا هنگامی که بزرگی و سیادت و پیروزی رخ نداده است، همه صاحبان عصیت در راه آن می‌کوشند، همت‌های آنان در غلبه بر بیگانه و دفاع از مرز و بوم خویش به منزله یگانه راهنمای ایشان در سربلندی و نیروی حمایت آنان خواهد بود و هدف و مقصد همه آنان عزت و ارجمندی می‌باشد، چنان‌که مرگ را در بنیان نهادن کاخ بزرگواری بر ایشان گوارا خواهد ساخت و جان‌سپاری را بر تباہی آن ترجیح خواهند داد لیکن هرگاه پیروزی رخ داد و سپس یکی از آنان فرمانروای مطلق گردید، عصیتی را که به کمک آن به قدرت رسیده است، سرکوب می‌سازد؛ درنتیجه آنها به سمت زبونی حرکت کرده و نیرومندی و غلبه خود را از دست می‌دهند.<sup>۴</sup>

۱. اطهری مریان، ابن‌خلدون و کاربریست روشن جامعه‌شناسی تاریخی در تحلیل تحولات سیاسی و اجتماعی، ص ۷۲ - ۶۸.

۲. رادمنش، کلیات عقاید ابن‌خلدون درباره فلسفه تاریخ و تمدن، ص ۸۵ - ۸۴ و ۲۶۵؛ ابن‌خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۲۵۱.

۳. ابن‌خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۳۲۰.

از منظر ابن خلدون جریان ورود استبداد به دولت، به دلیل تلاش دولتمردان جهت کنار زدن همان عصبیتی که به کمک آن به قدرت رسیده‌اند، رخ می‌دهد؛ فرمانروای حاکمی که قدرت را به کمک خویشاوندان و قبیله به دست آورده، برای تحقق مقاصد و اهدافشان که گسترش طلبی و توسعه خواهی تمامیت ارضی است، تلاش می‌کند که قدرت را در دستان خود قبضه کند و عصبیتی را که به کمک آن به قدرت رسیده است، برکنار کند و یک نظام کارآمد ایجاد کند. از آنجایی که دوران ابتدایی تشکیل حکومت – به عقیده ابن خلدون – دوران ظفر است، نوعی مساوات و برابری میان خداوندان عصبیت وجود دارد به‌طوری که فرمانروای رئیس آنان است نه فرمانروای آنان، لذاست که تبدیل این وضعیت به انباست قدرت در دستان یک فرد، با کنار زدن صاحبان عصبیت از اریکه قدرت، رخ می‌دهد.

#### دو. روی کار آمدن موالی (همپیمانی و همسوگندی)

غلبه برگزیدگان و نمکپروردگان، یک بیماری است که در پی راه یافتن استبداد در بدنه دولت و زوال عصبیت رخ می‌دهد.<sup>۱</sup>

در جریان ورود استبداد به بدنه دولت، حاکم به علت خواسته‌های نفسانی اش - چون نمی‌خواهد کسی را مانع امیال و آرای خود ببیند - به کنار زدن صاحبان عصبیت نخستین پرداخته و برای ادامه فرمانروایی خود ناچار می‌شود بر عصبیت جدیدی - مرکب از خواص و موالی و دستپروردگان - تکیه کند و آنها را جایگزین صاحبان عصبیت کند. از آنجایی که این عصبیت نوین، به اندازه عصبیت نخستین قوی نیست و حاکم در شرایط سخت نمی‌تواند بر این عصبیت تکیه کند، به یکی از عوامل سقوط دولت تبدیل می‌شود. ابن خلدون در این باره معتقد است:

باید دانست که رئیس دولت، به نیروی خویشاوندان و دودمان خویش به فرمانروایی می‌رسد و ایشان را عهدهدار مشاغل می‌کند.<sup>۲</sup>

همان‌گونه که بیان شد، بنا به عقیده ابن خلدون، سلطان جهت به وجود آمدن دولت متمرکز، از مجموعه قبایل پراکنده و عصبیت آنها استفاده می‌کند اما پس از تحقق آرزوهایش و به دست آوردن قدرت سیاسی، وفاداری و همراهی خویشاوندان را فراموش کرده و در صدد انهدام آنها برمی‌آید. درنتیجه بر موالی و بیگانگان تکیه می‌کند که خدمت را نه به جهت انجام وظیفه، بلکه به جهت دریافت پاداش‌های کلان انجام می‌دهند، بنابراین خود را ملزم به فدایکاری و جان‌سپاری نمی‌دانند.

۱. همان، ص ۳۵۷

۲. همان، ص ۳۵۳

این امر، باعث ضربه‌زدن بر صاحبان عصیت می‌شود و به این صورت موجبات انحطاط را فراهم می‌آورد.<sup>۱</sup> خودکامگی سلطان و تکیه بر بیگانگان، باعث از بین رفتن عصیت می‌شود، در حالی که عصیت، مقدمه دولت است و با وجود عصیت است که دولت وجود دارد و با متلاشی شدن عصیت، دولت نیز متلاشی می‌گردد.

ابن خلدون تکیه بر بیگانگان را چنین بیان می‌کند:

باید دانست که رئیس دولت، همچنان که یاد کردیم به کمک نیروی خویشاوندان و دودمان خویش به فرمانروایی می‌رسد چه ایشان جمعیت و پشتیبانان او در وضع کار وی می‌باشند و ایشان را عهده‌دار مشاغل مملکت می‌کند و وزارت و امور خراج را به آنان می‌سپارد ... و با ورود عنصر استبداد در بدنه دولت، دوران جدایی از خویشاوندان و خودکامگی سلطان پیدید آید و آنان را به سبب سرمیستی و غرور ناشی از خودکامگی از دولت می‌راند، خویشاوندان و بستگان او در زمرة برخی از دشمنان وی درخواهند آمد و برای راندن ایشان از پایگاه‌های دولتی و ممانعت آنان از مشارکت در دولت به دست پورده‌گان و یاران تازه‌ای به جز عشیره خود نیازمند خواهد شد تا در مخالفت با خویشاوندان خویش به ایشان اتکا کند و در برابر خویشاوندان، آنان را به دوستی برگزیند و درنتیجه، این یاریگران در بارگاه او از دیگر کسان مقرب‌تر خواهند شد و به جاه و مقام اختصاص خواهند یافت، چه ایشان در راندن خویشاوندان سلطان از پایگاه‌هایی که بدان‌ها خو گرفته بودند و با وی در فرمانروایی شرکت می‌جستند، در نهایت فداکاری و جان‌سپاری او را یاری می‌کنند. از این‌رو آن گروه را به کارهای مهم برمی‌گزیند و به آنها انعام و احسان فراوان اختصاص می‌دهد ... و همین عمل وی به منزله اعلام درهم شکستن دولت می‌باشد و نشانه راه یافتن بیماری مزمون بدان است ...<sup>۲</sup>

#### سه. تجمل‌طلبی، رفاهزدگی و فساد دولتمردان

مهیم‌ترین و اساسی‌ترین بیماری و آسیب دولت و یکی از عوامل اصلی نابودی عصیت – که همان موتور حرکت دولت می‌باشد – رفاهزدگی دولتمردان می‌باشد که علاوه بر نابودی عصیت، باعث فساد اخلاقی دولتمردان نیز می‌شود.

این بیماری را می‌توانیم اخلاق شهرنشینی نیز نام‌گذاری کنیم که در ابتدای عمر دولت و به علت

۱. صادقی فسایی، بررسی جامعه شناختی تئوری انحطاط در نظریات ابن خلدون، ص ۱۵۳.

۲. ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۳۵۲ – ۳۵۱.

تأثیرگذاری در افزایش توالد و تناسل، موجب قدرت دولت می‌شود ولی در نهایت منجر به زوال روحیه خشونت و بادیدنشینی و درنتیجه ارتکاب اعمال ناشایست و پیشه کردن پستی‌ها و فرومایگی‌ها، افزایش تشریفات و مخارج دولت و بالاخره تضعیف روحیه نظامی‌گری و مضیقه اقتصادی دولت شده و پرداختن به این امور، افراد قبیله حاکم را از پرداختن به اموری که در رشد و نیرومندی عصیت مؤثر است، باز می‌دارد و این خوبی در سرشت آنان جای‌گیر شده و عصیت و دلاوری را در نسل‌های آینده آنان تضعیف می‌کند و نتیجه امر نیز در چنین حالتی روشن است.

از منظر ابن خلدون، شهرنشینی، فراخی معيشت و مساقن پرناز و نعمت و رفاه را به دنبال دارد که باعث فساد اخلاقی دولتمردان می‌شود. شهرنشینی که در ابتدا باعث افزایش زاد و ولد و موجب افزایش قدرت دولت می‌شود، در نهایت منجر به وارد شدن آسیب‌هایی به دولت می‌شود که به زوال عصیت و سقوط دولت و در نهایت انقراض سلسله می‌انجامد. باید این نکته را دریافت و درنظر گرفت که غایت عمران و اجتماع عبارت از حضارت و تجمل‌خواهی است و هرگاه اجتماع به غایت خود بررسد، به فساد برمی‌گردد و مانند عمر طبیعی کلیه حیوانات، در مرحله پیری داخل می‌شود.<sup>۱</sup>

استبداد به دلیل مطلق نمودن اقتدار پادشاه و جدایی او از مردم، منجر به دور شدن از عصیت قبیله‌ای شد و زمینه استفاده از گروه‌های موالی و غیرخودی را در بدنه حکومت فراهم نمود. به علاوه، تجمل‌طلبی و رفاه‌زدگی پادشاهان، منجر به سوءاستفاده از منابع عمومی به نفع سود شخصی شد که این امر با دور نمودن حکام از خوبی جنگجویی، منتج به سقوط سلسله صفویه گردید.

بر همین اساس نگارندگان در ادامه این پژوهش، در صدد این هستند تا چگونگی ورود آسیب‌های مذکور به بدنه دولت صفوی را به عنوان عوامل اثرگذار در سقوط این سلسله پادشاهی، از نظر بگذرانند.

## ۲. بررسی تطبیقی عوامل سقوط دولتها با سلسله صفویه از منظر ابن خلدون

یک. ورود استبداد و خودکامگی به بدنه دولت

حکومت صفوی مولود یک اعتقاد متعصبانه و انضباط صوفیانه بود که پایه‌های آن از زمان شیخ صفی‌الدین اردبیلی پایه‌ریزی شد. تعصب و انضباط صوفیان در ادغام با تشیع، در قالب عصیت قزلباش، باعث شد تا حکومت صفوی شکل بگیرد و توسعه یابد اما در ادامه با ورود اختلاف در بین قزلباش‌ها - که ناشی از طمع ورزی آنها برای کسب قدرت بود - پادشاهان صفوی احساس خطر کرده و سعی در کنار زدن آنها از مناسبات قدرت داشتند. بدین ترتیب استبداد در بدنه دولت صفوی آغاز شد.

۱. ابن خلدون، مقدمه، ج ۲، ص ۷۴۰.

جريان قدرت‌گیری سلسله صفویه از زمان شیخ صفی آغاز شد. او که خودش یک صوفی متعصب بود، تلاش کرد تا نسب خود را از طریق امام موسی کاظمعلیه السلام به پیغمبر برساند تا ایدئولوژی شیعه را نیز به خدمت اهداف خود درآورد. نوه شیخ صفی به نام خواجه علی، نخستین فرد از این خانواده بود که در کنار عقاید صوفیانه، تمایل خود به تشیع را ابراز داشت و بعد از مرگش طرفداران صفویه به عقاید و اصول آیین تشیع پایبند شدند و بسیاری از آنان پیر خود را تجلی ذات احادیث دانستند. تا زمان او طریقت صفویه با هر نوع جنگ و خون‌ریزی مخالف بود و طریق صلح و صفا را طی می‌کرد ولی پس از خواجه علی، شیوخ صفوی از روش آرام خود منحرف شدند و علیه کسانی که عقاید مخالف داشتند، جهاد اعلام کردند. در همین راستا بود که شیخ حیدر، نوه خواجه علی، در نخستین جنگ این خاندان در راه کسب قدرت کشته شد. شیخ حیدر، که به جای پدرش شیخ جنید نشست، پیروان صوفی خود را که همگی از ترکمنان شیعی بودند، تشویق کرد که تاج سرخی بر سر گذارند و به همین مناسبت آنها را قزلباش نامید. حیدر که صفات دلاوری و جنگجویی را از پدر به ارث برده بود، در صحنه نبرد کشته شد و در همین هنگام، پسرش اسماعیل، یعنی شاه آینده ایران، یک‌ساله بود. دوره طفولیت اسماعیل در خفا گذشت و چند بار از دست دشمنان نجات پیدا کرد، ولی عاقبت، صوفیان، وی را به رهبری خود برگزیدند. درنتیجه تبلیغات ماهرانه‌ای - شبیه تبلیغات ابومسلم به نفع خاندان عباسی در هفت قرن قبل - اسماعیل توانست عده زیادی از ترکمن‌های شیعی ساکن در آسیای صغیر و سوریه را - که از زمان حیدر با صوفیان ادغام شده بودند - به دور خود گرد آورد و به کمک آنها در همان آغاز جوانی به فتوحاتی دست یافته و سلسله صفویه را تأسیس کند. او توانست مذهب تشیع را با کمک قزلباش‌ها که با آن عجین شده بودند، به عنوان مذهب رسمی ایران درآورد و نوعی وحدت مذهبی را که باعث وحدت ملی گردید، در ایران ایجاد نماید. در زمان شاه اسماعیل، بنیان‌گذار دودمان صفوی، قزلباشان در کنار عقاید شیعیانه، به اسماعیل به عنوان صوفی و مرشد کامل، اعتقاد عمیق قلبی داشتند. آنان او را خدا می‌پنداشتند و فرمان‌های او را با نهایت صداقت و جدیت اجرا می‌کردند. آنان جان باختن در راه مرشد کامل را با شوقی که از ایمان استوار آنان مایه می‌گرفت، پذیرا بودند و هرگونه خطری را در اجرای خواست مرشد کامل، ناچیز می‌شمردند ولی از زمان تهماسب (جایگزین اسماعیل) تعییراتی در روابط قزلباشان با پادشاه ایجاد شد. در این دوران اگر چه قزلباشان همچنان به جانشینی مرشد کامل اعتقاد داشتند ولی کم کم رابطه‌شان با شاه - به علت کم‌رنگ شدن نفوذ و هاله فرهی که درنتیجه شکست اسماعیل در جنگ چالدران و ازبین رفتن تصویر آنها در مورد شکست‌ناپذیری مرشد کامل رخ داده بود - از حالت مرید و مرادی خارج شد. روابط

قزلباش‌ها با پادشاه در قالب وفاداری به رئیس قبیله خلاصه شد و درنتیجه قزلباش‌ها که تا آن زمان چیزی جز صوفیان نبودند، به تحقیر اصطلاح صوفی در مقابل قزلباش پرداختند. از این زمان به بعد بود که قزلباش‌ها اقداماتی را جهت افزایش قدرت خود انجام دادند و دوران ورود استبداد به بدنه دولت آغاز شد. شاه تهماسب که از قدرت‌گیری قزلباشان وحشت داشت، به تضعیف و ترد آنان از مراکز قدرت پرداخت. با این هدف او درپی انجام اقداماتی برای کاهش قدرت قزلباش‌ها برآمد. او برای کاهش نفوذ قزلباش‌ها در امور اداری و دیوانی، ایرانیان (تاجیک‌ها) را جایگزین آنها کرد. عناصر ایرانی یا تاجیک در جامعه کلاسیک اسلامی، عموماً مردان قلم شمرده می‌شدند و به نقش خود در سازماندهی و شکل‌گیری تشکیلات دولت صوفی، مبارکات می‌کردند. تاجیک‌ها به طبقه اشرافیت محلی ایران تعلق داشتند. همچنین تهماسب در جهت کاهش قدرت نظامی قزلباش‌ها، یک ارتشم مشکل از نیروهای ارمنی و چرکس به نام قورچی ایجاد کرد. او سپس برای کاهش وابستگی به قزلباش‌ها در جهت مذهبی، دست توسل به دامان علمای شیعه زد. در آن زمان، قدرت شاهان صفوی از دو جریان تأمین می‌شد: یکی در نظر گرفتن پادشاهان به عنوان مرشد کامل که برگرفته از جنبه‌های صوفیانه صفویان بود و دوم در نظر گرفتن شاهان صفوی به عنوان نماینده مهدی موعود بر روی زمین که ناشی از جنبه‌های شیعیانه صفویان بود. تا این زمان قزلباشان نماینده هر دو جریان بودند و تصوف و تشیع در وجود آنها یکی تلقی می‌شد اما پس از آنکه قزلباش‌ها در راه کسب قدرت، شروع به کاهش منزلت تصوف و برتر انگاشتن خود در مقابل صوفیان کردند، تهماسب هم تصمیم گرفت جهت کنار زدن آنها از مناسبات قدرت، تأکید بیشتر خود را جهت کسب مشروعيت، بر جنبه‌های شیعیانه قرار دهد. پس در این راه از علمای شیعه مدد گرفت و قزلباش‌ها را که تا آن زمان نام آنها با تشیع درهم آمیخته بود، از قدرت خلع کرد. بدین ترتیب با جایگزینی علماء به جای قزلباش، تصوف را از تشیع جدا کرد. تهماسب با کمرنگ شدن نقش پادشاه به عنوان مرشد کامل در نزد قزلباش‌ها، سعی کرد تا با حفظ تشریفاتی این عنوان در راستای تأکید بیشتر بر تشیع، خود را نماینده امام غایب معرفی، و علماء را جایگزین قزلباش‌ها کند.

شah تهماسب که زیرک و حسابگر بود، برای کنار زدن عصیت قزلباش، تنها راه تحکیم پایه‌های قدرت خود را در پیدا کردن عنصر جایگزین می‌دانست. درنتیجه در مدت کوتاهی، قزلباشان، قدرت سیاسی، نظامی و مذهبی خود را در مقابل ایرانیان، قورچی‌ها و علماء، از دست دادند. در زمان پادشاهی شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد خدابنده که ادامه دوره ورود استبداد در بدنه دولت بود نیز روند کنار زدن عصیت دنبال شد و روند جایگزینی ایرانی‌ها به جای قزلباش‌ها سرعت

بیشتری به خود گرفت و گستاخ میان عناصر ترک و ایرانی در این دوره بیشتر شد. البته این گستاخ، اجتناب ناپذیر بود زیرا از نظر ایرانیان، شغل قزلباش‌ها جنگیدن بود و در امور سیاسی و اداری کفایت لازم را نداشتند. در نتیجه از آنجایی که شرایط غلبه نظامی - که هنگام به قدرت رسیدن صفویه وجود داشت - و وابستگی پادشاه صفوی به قدرت قزلباش - به عنوان تنها نیروی نظامی موجود در کشور - روزبه روز کمتر می‌شد، موازنۀ قدرت به نفع ایرانیان تغییر یافت.<sup>۱</sup> در زمان شاه عباس که دوران فرمانروایی او اوج قدرت سلسله صفویه و مرحله پایانی ورود استبداد در دولت بود، کنار زدن قزلباش‌ها به نهایت خود رسید. او آنها را از مناصب مهم کشوری و لشکری برکنار کرد و توانست آنها را از قدرت ساقط کند. در این دوره قدرت و منزلت صوفیان، به علت اقداماتی که در ابتدای حکومت شاه عباس بر علیه قدرت‌گیری او انجام دادند، بیش از پیش کاهش یافت. علت اینکه با وجود جدایی تشیع از تصوف و کمرنگ شدن رابطه‌های صوفیان، تشکیلات صوفیانه تا این زمان اجازه یافته بودند به موجودیت خود ادامه دهند، آن بود که این تشکیلات ابزار مناسبی برای شاهان صفوی فراهم می‌آورد که می‌توانستند از آن به نفع حقانیت خود استفاده کنند و در صورت بروز هرگونه تهدیدی توسط دشمنان، به آن توسل جویند. ولی از این زمان به بعد بود که شاه عباس به علت تغییرات ایجاد شده در منابع مشروعیت‌بخش به قدرت صفویه و اقدامات صوفیان، نیاز چندانی به حمایت آنان احساس نمی‌کرد، پس آنان جایگاه و منزلت خود را - که از زمان شکست شاه اسماعیل در جنگ چالدران روبه افول بود - کاملاً از دست دادند. دیگر به آنان اجازه داده نمی‌شد تا در معیت شاه باشند یا به عنوان نگهبان شخصی شاه انجام وظیفه کنند، در عوض کارهای کمارجی نظیر جاروکشی عمارت‌دولتخانه و دربانی و یا زندانیانی به آنان واگذار می‌شد.<sup>۲</sup>

در دوران شاهان ضعیف و بی‌کفایت، علماء که به عنوان یکی از عوامل جایگزین عصیّت قزلباش‌ها، شروع به کسب قدرت کرده بودند، نفوذ فوق العاده‌ای به دست آوردند و ادعاهایی مبنی بر عدم وابستگی بر نهاد سیاسی کشور سر دادند. در زمان سلطنت سلیمان و حسین - دو تن از ضعیفترین پادشاهان صفوی - علماء در اوج قدرتشان بودند. در این دوره بود که مجتهدان استقلال خود را از شاه کاملاً تثبیت کردند و حق ویژه‌شان را مبنی بر نیابت امام دوازهم بازپس گرفتند و بدینسان در کشوری شیعه مذهب، تنها منبع برق قدرت محسوب می‌شدند. علاوه بر این علماء در این دوره، تمامی فرق صوفیه را خارج از اسلام معرفی کردند و به بنیانی‌ترین اصول تصوف حمله

۱. آربی، تاریخ اسلام پژوهش دانشگاه کمبریج، ص ۵۳۱.

۲. سیبوری، ایران عصر صفوی، ص ۲۳۴.

کردند. علماء اعلام کردند که از دیدگاه مکتب شیعه، همه فرق صوفیه زنديقاند و اصول آنها در مورد اتحاد عرفانی مرید با خداوند و حلول، بی ايمانی و بدعت است. با کاهش قدرت پادشاه، علماء برای تحصیل موقعیت برتر در کشور تلاش می کردند و توجهی به این واقعیت نداشتند که با این کار، خود به نابودی کشور کمک می کنند.<sup>۱</sup>

در تحلیل روند ورود استبداد - به عنوان یکی از عوامل اثرگذار در فروپاشی سلسله صفویه - می توان این گونه اظهار نظر کرد که از آنجایی که جامعه عصر صفوی یک جامعه مذهبی بود و قوام یک جامعه مذهبی به عناصری است که اندیشه مذهبی جامعه را تغذیه می کنند، اگر این عناصر صدمه ببینند، استواری جامعه از میان رفته و بنیادهای آن سست خواهد شد.<sup>۲</sup> بنای دولت صفوی بر ادغام تصوف و تشیع در قالب عصیت قزلباش استوار بود. اینکه قزلباش‌ها به تدریج به منظور کسب قدرت، خود را از جریان تصوف جدا کرده و برتر پنداشتن و رابطه مرید و مرادی خود را با پادشاه که رنگ کردند، زمینه لازم را فراهم آورد تا پادشاهان صفوی، دست به دامان علماء شوند و همین عامل باعث شد تا به تدریج جریان تصوف از تشیع جدا شده و قدرت قزلباش‌ها صدمه ببینند. از همین زمان به بعد بود که علماء به نفی تصوف پرداختند و فقاht را جایگزین تصوف در جامعه کردند و صفویه از یک جریان صفوی - شیعی به یک جریان فقاhtی - شیعی مبدل شد. جریانی که دیگر بر حمایت قزلباش‌ها به عنوان نماینده هر دو جریان صوفی و شیعی استوار نبود بلکه بر حمایت علماء برای مشروعیت دادن به سلطنت پادشاه استوار بود و دیگر برای قزلباش‌هایی که تا آن زمان نام آنها با تشیع گره خورده بود، جایگاه آنها در باقی نماند و این علماء بودند که به تدریج جایگاه مذهبی قزلباش‌ها را اشغال کردند. جایگاه آنها در مناسبات سیاسی نیز همان گونه که عنوان شد، توسط ایرانیان اشغال شد. درنتیجه قزلباش که تا آن زمان عنصر مقوم صفویه بود، کنار رفت و از آنجایی که پادشاهان صفوی اقدام به کنار زدن عصیتی کردند که به کمک آن به قدرت رسیده بودند، زمینه سقوط صفویه فراهم شد. همان گونه که اشاره شد، سلاطین صفوی در کنار علماء ایرانیان، به فکر استفاده از یک نیروی جایگزین، جهت برعهده گرفتن نقش نظامی قزلباش‌ها افتادند. درنتیجه شروع به استخدام نیروهای جدیدی جهت خدمت در ارتضی کردند که به عامل دوم سقوط صفویه تبدیل شد.

## دو. روی کار آمدن موالی

شاه عباس، مقتدرترین پادشاه صفوی در ادامه سیاست‌های شاه تهماسب، به محض روی کار آمدن،

۱. همان، ۲۳۸.

۲. جعفریان، علل برافتادن صفویان، ص ۲۶.

بهدلیل استعداد شگرفی که داشت، علل ضعف حکومت صفوی را درگیری سران قزلباش و گروهی از شاهزادگان صفوی دانست. وی با این آگاهی و به بهانه خونخواهی، گروهی از سران قزلباش را کشت. شاه عباس علل بدختی ایران و ضعف حکومت صفوی را در اختلافات طایفه‌های مختلف قزلباش دانست و روند کاهش قدرت آنها را – که از زمان تهماسب با ایجاد ارتش قورچی آغاز شده بود – قوت بخشید. وی با انحلال قزلباشان و ایجاد ارتش جدید، ضربه نهایی را به آنان وارد آورد. ارتش جدید متشکل از سواره نظام، پیاده نظام و توبخانه بود. انحلال قزلباشان اگرچه به ثبات پادشاهی صفوی انجامید و درگیری‌های داخلی و خانوادگی بر سر قدرت را در حدی بسیار چشمگیر تحلیل داد، اما موجب از دست رفتن حامیان معنوی صفوی شد زیرا قزلباشان اگرچه سپاهی منسجم و آشنا به علوم روز نظامی‌گری نبودند و اگرچه اعمال قزلباش‌ها بعد از جنگ چالدران نشان می‌داد که آنها دیگر به رهبر خود همچون یک موجود الهی یا نیمه الهی نمی‌نگردند، لیکن آن ایدئولوژی پویایی که نهضت اولیه صفویه را جان بخشیده بود، هنوز به کلی از میان نرفته بود. انحلال قزلباش‌ها و ایجاد ارتش جدید، موجب از دست رفتن حامیان معنوی صفویان شد. غلامان اگرچه در لشکرکشی‌ها خوب عمل می‌کردند و اگرچه بعضی فرماندهان نظامی در میان‌شان پیدا می‌شد، اما در تحلیل نهایی، فاقد آن شور مقاومت‌ناپذیر جنگندگی که مبتنی بر روحیه قومی – قبیله‌ای است، بودند. همان روحیه‌ای که قزلباش‌ها را به تنها سپاهیانی در خاورمیانه بدل ساخته بود که تحسین اکراه‌آمیز ینی‌چری‌های عثمانی را برانگیخته بودند.<sup>۱</sup>

اگر بخواهیم از یک بعد دیگر تشکیل ارتش جدید را مورد بررسی قرار دهیم، می‌توانیم بیان کنیم که شاه عباس با سیاست و کارداری و لیاقتی فوق العاده، تغییرات کلی در ساختار تشکیلاتی و بنیان سیاسی – اجتماعی ارتش صفوی به وجود آورد. او توanst ارتش جدید را که متشکل از نژادهای گوناگون تاتار، ترکمن، تاجیک و چرکس بود و هیچ مناسبی قبیله‌ای بین آنان حاکم نبود، در قالب سپاهی قوی، متحده و متمرکز، جانشین سپاه قزلباش کند. این سپاه، با بهره‌گیری از تجارت تسليحاتی و نظام آرایشی ارتش‌های اروپایی – که برادران شرلی با خود به ایران آورده بودند – از آن‌جهان نظم و ثباتی برخوردار شدند که توanstند در مدت کوتاهی آرامش و امنیت را که باعث آبادانی و رونق شهرها و اقتصاد کشور شد، به وجود آورند؛ ولی همین نظم موجود در سپاه جدید موجب شد تا جانشینان شاه عباس که همه عناصری سست و ضعیف بودند، به ارتش بی‌توجه شوند و ثبات موجود بین آنان را ذاتی بیانگارند. سپاهیانی که از هفت‌سالگی تحت تعليمات نظامی قرار می‌گرفتند و با روحیه‌ای قوی

۱. سیبوری، ایران عصر صفوی، ص ۷۸.

و منضبط بار می‌آمدند، درنتیجه این بی‌توجهی‌ها دچار سستی، سرخوردگی و از هم پاشیدگی شدند. همان‌گونه که پروفسور مینورسکی در این باره بیان می‌کند:

مهمنترین علتی که باعث انحطاط و سرانجام مایه بدپختی خاندان صفوی شد، از بین رفتن حس شهامت و انضباط سربازان، بعد از مرگ شاه عباس کبیر بود. علت آن را باید قبل از همه، سستی و ضعف پادشاهان صفوی دانست. همچنین سالیان متواتی صلح و آرامش بعد از خاتمه جنگ با ترکیه عثمانی، به آشفتگی وضع قشون ایران کمک کرد.<sup>۱</sup>

پس از این مدرنی که جایگزین قزلباش‌ها شد، نتوانست در موقع بحرانی هجوم افغان‌ها به کشور، مورد استفاده قرار گیرد. شاید اگر در آن هنگامه قزلباشان، با آن شور شکستناپذیر، در مقابل سپاه افغان می‌ایستادند، می‌توانستند مانع اشغال ایران توسط بیگانگان و سقوط صفویان شوند.<sup>۲</sup>

سه. تجمل طلبی، رفاهزدگی و فساد دولتمودان  
 اگرچه شاه عباس خدمات گران‌بهایی در قبال کشور خود انجام داد و با انجام اقداماتی که در راستای گسترش شهرنشینی بود، منجر به رونق صنایع، هنرها و تجارت شد ولی باز هم می‌توان وی را مسئول مهم‌ترین عاملی دانست که باعث افول قدرت و سرانجام انقراض سلسله صفویه شد. فساد دستگاه سلطنت صفویان، با سرعتی منهدم‌کننده، پس از شاه عباس اول آغاز شد. ثروت سرشار باقی‌مانده در خزانه از یکسو، و دوران آرامش و بی‌تحرکی در مسائل نظامی از سوی دیگر، همراه با سیاست تربیت ناصحیح شاهزادگان، پادشاهان پس از شاه عباس را به سمت اخلاق شهرنشینی – یعنی راحت‌طلبی و تن‌آسایی و عشرت‌جویی – کشاند که غلبه این خصلت منجر به تضعیف عصیت، گسترش مفاسد اخلاقی و سقوط صفویان شد. دولت صفوی بعد از شاه عباس، بیش از حد به شخص شاه وابسته شد. قدرت و ضعف دولت مستقیماً به شخص شاه بازمی‌گشت. اگر شاه قدرتمند و با تدبیر بود، دولت نیز رو به رشد می‌رفت و اگر شخص ضعیف و بی‌اراده‌ای مقام سلطنت را در اختیار می‌گرفت، آنگاه دولت نیز رو به انحطاط می‌رفت، همان‌گونه که در دوره شاه سلیمان و شاه سلطان حسین روی داد.

در مورد عشرت‌طلبی پادشاهان پس از شاه عباس که درنتیجه آرامش و بی‌تحرکی نظامی و ثروت سرشار بود، نوشته‌اند: شاه سلطان حسین روزی از ارکان دولت خود پرسیده است که چرا در

۱. مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۲۱.

۲. پناهی سمنانی، شاه سلطان حسین صفوی تراژدی ناتوانی حکومت، ص ۳۶.

قدیم، شمار سپاهیان دولت ایران به دویست هزار و یا سیصد هزار می‌رسیده است و ایران از قیاصره روم و خاقان ترکستان و ولات هندوستان باج می‌گرفته، ولی اکنون که درآمدهای کشور چند برابر شده است، وضعی مانند سابق ندارد؛ و چون ارکان دولت جواب درستی نداده‌اند، خود وی گفته است: اگر شما ادراک آن ننموده و نفهمیده‌اید، زهی جهل و ندانی و عدم بصیرت و معرفت اسرار ملک و ملت، و اگر فهمیده‌اید بنابر رعایت آسودگی و تن‌آسایی و راحت ظاهری با فعل خود صرفه در اظهار آن نمی‌بینید، زهی ناسپاسی با ولی نعمت.<sup>۱</sup>

در رابطه با تجمل طلبی پادشاهان در حکومت صفوی نوشته‌اند:

شاهان و شاهزادگان اولیه صفوی که نانشان را بر پشت اسب می‌خوردند و در بیابان‌های بی‌آب و علف در تعقیب ازبکان و ترکان میدویدند، کم‌کم به پادشاهانی تبدیل شدند که در حضور آنان نوعی چینی سبز وجود داشت که هر قطعه آن ۵۰۰ اکو می‌ارزید.<sup>۲</sup>

در احوال جانشینان شاه عباس است که همه امور دولت تحت الشاعع تجمل گرایی قرار می‌گیرد.<sup>۳</sup> تجمل گرایی افراطی تقریباً در همه جانشینان شاه عباس مشاهده می‌شود. برای مثال شاردن از دوره شاه عباس دوم گزارش می‌دهد:

مخارج اندرون، نظر به کثرت تعداد زنان و ریخت و پاشی که در راه عشق و محبت به عمل می‌آید، خیلی زیاد است. ملبوسات گران‌بها پشت سر هم خریداری می‌شود و تجدید می‌گردد. عطیریات سیل‌وار به مصرف می‌رسد چون بانوان در دریای ناز و نعمت و تجمل و تفتن بی‌حد و حسابی پرورش یافته‌اند.<sup>۴</sup>

در جشن تاج‌گذاری شاه سلیمان نیز با همین راه و رسم مواجه می‌شویم. «شاردن، بهای تاج و شمشیر و خنجر مرصع او را بیش از صد هزار تومان (ده میلیون لیور) تقویم کرده است. در یکی از جقه‌های شاه فقط الماس آن را ۲۰۰ الی ۳۰۰ هزار لیور قیمت کرده‌اند».<sup>۵</sup> شاه سلطان حسین هم همین نهج و شیوه را تا سقوط دولت صفوی تداوم بخشید.<sup>۶</sup>

۱. نوایی، استناد و مکاتبات سیاسی ایران، ص ۵.

۲. باستانی پاریزی، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۲۰۷.

۳. سبوری، ایران عصر صفوی، ص ۹۱.

۴. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۲۳۱.

۵. باستانی پاریزی، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۳۱۳ - ۲۱۴.

۶. لاکهارت، انقراض سلسله صفویه، ص ۴۱.

اما واقعیت این است که در زمان پادشاهان بعد از شاه عباس اول، این فساد اخلاقی و لذت‌جویی، تبدیل به شیوه زندگی و طبیعت ثانویه می‌شود، آنچنان که تمام امور دولت و مملکت را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

به نقل از شاردن آمده است:

شاه عباس دوم طفلی را به زینا قهقهی سپرد و پسر بر اثر تجاوزی که به او شد به قهقهی حمله برد و او را زخمی کرد ولی شاه به جای تنبیه قهقهی دستور داد  
شکم بچه را پاره کردند.<sup>۱</sup>

سانسون نیز در مورد مجالس عیاشی و لهو و لعب شاه سلیمان می‌نویسد:

در این مجالس مهمانی معمولاً امراء و بزرگان را وادر می‌کنند تا به حد افراط شراب بنوشند و این افراط در باده‌خواری غالباً عواقب نامطلوبی به دنبال دارد...  
بزرگترین سرگرمی و تفریح شاه وقتی است که می‌بیند امرای مست را مثل مرده از مجلس مهمانی بیرون می‌برند.<sup>۲</sup>

شاردن نیز در مورد سلیمان می‌نویسد:

نمی‌توان باور داشت که تاب و توان این پادشاه در نوشیدن شراب تا چه اندازه است  
... شاه تقریباً همیشه مست است.<sup>۳</sup>

شاردن در مورد هزینه‌های دربار صفوی در زمان شاه عباس اول معتقد است که دو منبع بزرگ هزینه دولت، ارتش و حرم‌سرا بوده است. شاردن می‌نویسد ارتش ۳۸ درصد کل هزینه‌های دولتی را می‌بلعیده است. برآورد وی از هزینه حرم سرا نیز ۱۱/۸ درصد کل هزینه‌های دولت است و خاندان سلطنتی و ملازمان نیز ۲۹/۴ درصد بودجه را مصرف می‌کرده‌اند.<sup>۴</sup>

هزینه‌های بالای ارتش و حرم‌سرا با افزایش روزافزون خود به بحران مالی در دولت مرکزی انجامید و حتی مطابق محاسبات شاردن، دولت را دچار کسری بودجه کرد. این کسری بودجه، دوباره مشوق تصاحب اراضی بیشتری از کشور، توسط پادشاهان صفوی و توسعه دادن بیشتر سیاست تبدیل

۱. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۲۵۷.

۲. سانسون، وضع کشور ایران در عهد شاه سلیمان صفوی، ص ۸۸.

۳. لاکهارت، تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۵.

۴. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۱۲۷.

اراضی ممالک به اراضی خاصه شد.<sup>۱</sup> تصدی شخصی ایالات کشور توسط شاهان صفوی، به کل جمعیت و خاصه دهقانان و زحمت‌کشان شهری لطمه زد و از دیاد قیمت‌ها نیز بیش از همه تهیدستان شهری را تحت فشار قرار داد.<sup>۲</sup>

در این وضعیت، دولت صفوی به جای کم کردن هزینه‌های بی‌حد و حساب خود، شروع به دست‌اندازی به ثروت و منابع جامعه کرد. کروسینسکی در مورد اخاذی‌های والیان و حکام از مردم می‌نویسد:

هر حاکمی ... عجله داشت پول زیادی جمع کند و با آن قصری بخرد ... این همه با پول مردم بینوا انجام می‌شد.<sup>۳</sup>

مینورسکی نیز می‌نویسد:

استفاده‌های نامشروع که مباشران برای آن در استان‌ها مردم را تحت فشار می‌گذارند و چنان رفتار می‌کنند که گویی هیچ وسیله‌ای آنها را قانع و سیر نمی‌کند، کشور را به نابودی می‌کشاند ... مباشران نیز انتصاب خویش را با جلب نظر درباریان و اهل حرم و دادن مساعده به ایشان می‌گیرند.<sup>۴</sup>

در این وضعیت، نابسامانی اقتصادی در کشور فraigیر شد. بخشی از این وضعیت نابسامان را شاردن در مقایسه وضعیت اقتصادی زمان شاه عباس دوم با زمان شاه سلیمان، این‌گونه توضیح می‌دهد:

برای نخستین بار من در سال هزار و ششصد و شصت پنج در دوره شاه عباس ثانی وارد ایران شدم و برای آخرین بار به سال هزار ششصد و هفتاد و هفت در عهد شاه سلیمان از این کشور خارج شدم. فقط در فاصله کوتاه دوازده ساله تا این دوران، ثروت مملکت چنان می‌نمود که یک نیمه تقلیل یافته است. حتی مسکوکات نیز خراب شده بود. دیگر پول خوب مشاهده نمی‌شد.<sup>۵</sup>

در سال دوم سلطنت شاه سلیمان نیز بحران کمبود مواد غذایی و گرانی پدید آمد. «گرانی نان اصفهان از حد گذشت ... در این سال گرانی و آشوب و بیماری در بیشتر ایالات شیوع داشت و

۱. همان، ص ۱۱۹.

۲. همان، ص ۱۲۰.

۳. همان، ص ۱۱۹.

۴. مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۴۲.

۵. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۳۹.

بسیاری از مردم در این سال از میان رفتند ... سال بعد وضع مشکل‌تر شد، خزانه دولت به کلی خالی ماند. بیش از ثلث مالیات از ولایات نرسید».<sup>۱</sup>

تجمل طلبی، رفاه و فساد دولتمردان صفوی، آفته بوده که توسط سه نسل پیش، به دست شاه عباس تولید شده بود و با تداوم در سایر نسل‌ها به یکی از عوامل سقوط سلسله صفویه منجر شد. ابن خلدون در مورد راحت‌طلبی و تن‌آسایی دولتمردان معتقد است:

تن‌آسایی از مقتضیات طبیعی کشورداری است و هرگاه اولیای دولت به تن‌آسایی و راحت‌طلبی انس گیرنده، به منزله امر طبیعی و جبلی در آنان رسوخ خواهد کرد. چنان‌که نسل‌های تازه‌ای از آنان در فراخی معیشت و نعمت و مهد ناز پروردگی و تجمل خواهی پرورش خواهند یافت و خوی خشونت را از دست خواهند داد و عادات بادیه‌نشینی را که به سبب آنها ملک را به چنگ می‌آورند مانند سرخستی، دلاوری، بی‌باکی و خوگرفتن به شکار و سفر کردن در بیابان‌ها و رهنمودن به دشت‌های دور را از یاد خواهند برد ... درنتیجه نیروی نگهبانی و لشکری ایشان ضعیف می‌شود و دلاوری شکسته می‌شود و بد فرجامی آن به دولت می‌رسد، چه این وضع دولت را به سراشیب پیری و فرسودگی نزدیک می‌سازد.<sup>۲</sup>

از زمان شاه عباس به بعد درنتیجه رفاهزدگی پادشاهان و بی‌اعتنایی آنها به امور کشور، شاهد حاکمیت پشت پرده در سلطنت صفویه هستیم. از این دوره به بعد است که شاهد افزایش نفوذ و قدرت خواجه‌سرایان و زنان در امور کشور هستیم. ظاهراً آنها هستند که تمام مناصب مهم دولتی را اشغال کردند. در قصر، مشاوران پادشاه و در صحنه جنگ، فرماندهان او بودند. در تربیت شاهزادگان نظارت می‌کردند و آنها را آل‌ت‌دست خود قرار می‌دادند. دسیسه‌ها، توطئه‌ها و اعدام‌هایی که صورت می‌گرفت همه معلول تحریکات و جاه‌طلبی آنان بوده است.<sup>۳</sup> شاردن ترکیب این هیأت مشاوره غیررسمی را شامل: مادر شاه، خواجه‌گان اصلی و زنان سوگلی شاه معرفی می‌کند.<sup>۴</sup>

علت اصلی آفت فرورفتمن شاهزادگان در ناز و نعمت و شهوت، همچنین بی‌اعتنایی شان نسبت به امور مملکت و مستولی شدن فساد و تجمل طلبی بر آنها را در سلسله صفویه، می‌توان در شیوه تربیتی که شاه عباس در مورد فرزندان خود اعمال می‌نمود و تأثیری که این شیوه در، خالی کردن عرصه از

۱. باستانی پاریزی، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۲۵۷ – ۲۵۸.

۲. ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ص ۳۳۶.

۳. لاکهارت، انقراض سلسله صفویه، ص ۲۰.

۴. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۲۱۴.

وجود جانشینان شایسته برای پادشاهی داشت، دنبال کرد. سیاست حبس شاهزادگان در حرم‌سرا، از آنان افرادی ضعیف و خرافاتی می‌ساخت که جز زنبارگی و شراب‌خواری کاری نمی‌دانستند، تنها هم و غم آنان عیش مدام بود و لذا وقتی این افراد به سلطنت می‌رسیدند، عملاً کاری به کار حکومت نداشتند و اگر هم می‌خواستند در امور کشور دخالت کنند، توانایی آن را نداشتند.

در حاکمیت‌های استبدادی - خاصه نوع شرقی آن - قابلیت و کفایت سیاسی و مدیریت فردی که به مثابه پادشاه، رهبری حاکمیت و جامعه را بر عهده دارد، بسیار مهم است. مجموعه ساختار حکومت، هرگاه در این رابطه با ضعف و فتور مواجه بوده است، با مشکلات عدیده، و گاه خطر انحطاط و سقوط، دست به گریبان شده است.<sup>۱</sup>

شاه عباس با همه درایت و هوشیاری که در کسب قدرت و استقرار پادشاهی خود نشان داد، به علت ترس و حسادتی که نسبت به فرزندان خود داشت، در باب آنها مرتكب اشتباهات هراس‌آوری شد و ستم و بیداد او در این زمینه در تاریخ کم نظیر است. او بیم داشت که سران توطئه‌گر قزلباش، که بنا بر رسم و سنت معمول در سلسله صفویه، هر کدام تربیت یکی از شاهزادگان را بر عهده داشتند، این کودکان را ملعنه قرار دهنده و به توطئه و فتنه‌انگیزی مبادرت ورزند و حکومت وی را تهدید کنند. البته این یک واقعیت بود اما مقابله و برخورد نادرست با آن نیز عواقب شومی بیار آورد. رفتار او با فرزندانش، مبتنی بر سوءظن، تحقیر و خشونت سبعانه بوده است. او دوتن از فرزندان خود را کشت و بقیه را در حرم‌سرا زندانی ساخت و باعث شد تا آنها از اوضاع اجتماعی و سیاسی کشوری که در آینده می‌بایست در رأس رهبری آن قرار گیرند، دور باشند.

با مشاهده دوران سلطنت جانشینان شاه عباس، به خوبی برمی‌آید که تأثیر چنین تربیتی در روحیه شاهزادگان تا چه حد مخرب و ناگوار بوده است.

سرجان ملکم نتیجه تربیت شاهزادگان در حرم‌سرا را به طریق مختصر و مفید چنین بیان می‌کند:

شاهزاده‌ای که هرگز اجازه نداشت زندان خود (یعنی حرم‌سرا) را تا وقت جلوس به تخت ترک کند، احتمالاً زن صفت و بی‌کفایت می‌شد و امکان نداشت بعد از نیل به سلطنت در مقابل اختیارات کامل مقاومت کند و چون در دوران پادشاهی شدیداً به اراضی شهوات خود می‌پرداخت، می‌توان گفت این عمل درنتیجه محرومیت‌های سابق و همچنین عدم تجربه بود.<sup>۲</sup>

۱. پناهی سمنانی، شاه سلطان حسین صفوی تراژدی ناتوانی حکومت، ص ۴۶.

۲. لاکهارت، انقراض سلسله صفویه، ص ۵۷۷ – ۵۷۶.

این شیوه تربیتی که توسط شاه عباس ایجاد شد و پس از مرگ او توسط جانشینانش تداوم یافت، باعث شد تا افرادی سست اراده که جز عیش و نوش و استماع‌ساز و سرود و غفلت از بود و نبود و بازی با زنان کاری نکرده بودند، به پادشاهی برسند و آلت‌دست عقده‌های زنان و خواجگان حرم‌سرا قرار گیرند و به افراط در باده نوشی و عیاشی بپردازنند. پادشاهانی که از کودکی بد عادت بار آمده بودند و برای انجام دادن امور مملکتی هیچ رغبتی در خود نمی‌دیدند. گویی شاه ایران فقط برای خوش‌گذرانی به دنیا آمده است نه برای مملکتداری.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب بود که میکروب تجمل‌طلبی و فساد، پس از گسترش شهرنشینی، در اثر ثروت فراوان، بی‌تحرکی در حیطه لشکری و نظامی و از همه مهم‌تر سیاست پرورش شاهزادگان در حرم، وارد بدن سلسله صفویه شد. در نتیجه دست رجال سیاسی و دست‌اندرکاران حکومت، که آشنا به مشکلات بودند می‌شناختند را از قدرت کوتاه و به جای آنها به طور غیرمستقیم و غیرمسئلانه، زنان و خواجه‌سراها و دیگر عواملی که می‌توانستند با اهل حرم رابطه برقرار کنند، در اداره امور صاحب نفوذ و قدرت شدند و در نتیجه پادشاهان صفوی از آن خوبی اولیه که به کمک آن به قدرت رسیده بودند، بیش از پیش دور شدند.

### نتیجه

در یک جمع‌بندی می‌توان محور کلی نظریه انحطاط ابن خلدون را آسیب‌شناسی جبرگرايانه حکومت‌های پادشاهی دانست. حکومت‌های پادشاهی در حالتی کلی، از وضعیتی مبتنی بر اجماع به وضعیتی استبدادی، از رفتاری مداراًکننده و عادلانه به رفتاری خشونت‌آمیز و ستمگرانه، از روحیه‌ای مذهبی به روحیه‌ای غیرمذهبی، از اخلاقی مردم‌دارانه به اخلاقی متکبرانه و مردم‌گریزانه و از ساده‌زیستی به زندگی تجملی و عشرت‌طلبانه گذر می‌کنند.

در هر یک از محورهای این گذر، ضربه‌ای به قدرت و اقتدار دولت وارد می‌شود و در نهایت دولت توسط نیروها و اقوام بادیه‌نشین دیگر ساقط می‌شود. به عقیده ابن خلدون، استبداد لازمه اجتماعات بشری است که از خوبی برتری جویی انسان برخاسته، با مقتضیات سیاستِ کشورداری همراه شده و از این طریق راه را برای وحدت جامعه و آسایش مردم فراهم می‌کند. اگر مستبد بتواند به رسالت خود - که نجات و هدایت جامعه است - جامه عمل بپوشاند، حکومت او نیز دوام خواهد آورد. ابن خلدون بلافارسله این نکته را گوشزد می‌کند که چنین مستبدی از شرکت جستن دیگران در امر حکومت

۱. کمپفر، سفرنامه کمپفر، ص ۳۴.

جلوگیری می‌کند و خود یکه‌تاز عرصه سیاست می‌شود و با کوچک‌ترین مخالفتها به شدت برخورد می‌کند، بدون اینکه به سود و زیان این اقدام توجه کند. پس از آن اموال و املاک گروه شکست‌خورده پیشین را به‌خود اختصاص می‌دهد و کم‌کم در ناز و نعمت و تجمل فرو می‌رود. این امر سبب پدیدار شدن انواع بدی‌ها و فرومایگی‌ها و عادات زشت می‌گردد و بدین‌ترتیب مقدمات زبونی و پریشان حالی در دولت پدید می‌آید و سرانجام چنین دولتی به‌واسطه پیری و فرسودگی سقوط می‌کند. امری که در بسیاری از دولتهای پیش از ابن‌خلدون نیز رخ داده است.

این پژوهش ضمن بهره‌گیری از مفاهیم ابن‌خلدونی به‌عنوان نظریه راهنمای برای تحلیل عوامل سقوط سلسله صفویه تلاش کرد تا ثابت کند که می‌توان از آراء ابن‌خلدون نتایج مفیدی گرفت و اندیشه او را از قالب خشک نظریه‌پردازی صرف، خارج کرد و با واقعیت‌های عینی و شرایط سیاسی یک حکومت تطبیق داد. انطباق نظریه ابن‌خلدون با واقعیت‌های دولتی که در پهنه مکانی و زمانی متفاوتی با دوره ابن‌خلدون قرار داشته است، می‌تواند حاکی از قدرت تبیینی بالای آن باشد.

### منابع و مأخذ

۱. آبری، آ. ج و دیگران، *تاریخ اسلام پژوهش دانشگاه کمبریج*، ترجمه احمد آرام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹.
۲. آزادارمکی، تقی، *جامعه‌شناسی ابن‌خلدون*، تهران، پژمان، ۱۳۷۶.
۳. ابن‌خلدون، عبدالرحمان، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج اول، تهران، علمی و فرهنگی، چ دوم و هشتم، ۱۳۶۹.
۴. اطهری مریان، سید حسین، کالبد شکافی زوال و انحطاط سیاسی از دیدگاه ابن‌خلدون و ماکیاول، تهران، بقעה، ۱۳۷۸.
۵. اطهری مریان، سیدحسین، ابن‌خلدون و کاربست روش جامعه‌شناسی تاریخی در تحلیل تحولات سیاسی و اجتماعی، در کتاب: *مجموعه نویسندهان، ابن‌خلدون و دنیای معاصر*، تهران، انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۸.
۶. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، تهران، بنگاه مطبوعاتی صفائی علی‌شاه، ۱۳۴۸.
۷. پناهی سمنانی، محمد احمد، *شاه سلطان حسین صفوی تراژدی ناتوانی حکومت*، تهران، کتاب نمونه، چ سوم، ۱۳۷۴.

۸. جعفریان، رسول، علل برافتادن صفویان، تهران، نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
۹. جعفریزاد، عفت، نظریه عصیت در مقدمه ابن خلدون، کیهان فرهنگی، ۲۴۴ - ۲۴۳، دی و بهمن ۱۳۸۵.
۱۰. دهقانزاد، مرتضی، تحلیل سقوط قاجاریه با رویکردی به نظریه انحطاط ابن خلدون، مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دور دوم، ش ۳۶ و ۳۷، ۱۳۸۳.
۱۱. رادمنش، عزت‌الله، کلیات عقاید ابن خلدون درباره فلسفه تاریخ و تمدن، تهران، قلم، بی‌تا.
۱۲. رحیم‌لو، یوسف، ابن خلدون، در کتاب: سید محمد کاظم موسوی بجنوردی [زیر نظر] دائرۃ المعارف بزرگ اسلامی، ج سوم، تهران، مرکز دائرۃ المعارف بزرگ اسلامی، چ اول، ۱۳۶۹.
۱۳. سانسون، نیکلاس، وضع کشور ایران در عهد شاه سلیمان صفوی، ترجمه تقی تفضلی، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۶.
۱۴. سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، مرکز، چ هفتم، ۱۳۷۸.
۱۵. شاردن، ژان، سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، ج چهارم، تهران، توس، ۱۳۳۶.
۱۶. شیخ، محمد علی، پژوهشی در اندیشه ابن خلدون، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳.
۱۷. صادقی فسایی، سهیلا، بررسی جامعه شناختی تنوری انحطاط در نظریات ابن خلدون، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹.
۱۸. طه، حسین، فلسفه اجتماعی ابن خلدون، ترجمه امیر هوشنگ دانائی، تهران مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۲.
۱۹. الفاخوری، حنا، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ترجمه عبدالحمد آیتی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۵۸.
۲۰. فوران، جان، مقاومت شکننده تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه: احمد تدین، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چ چهارم، ۱۳۸۴.
۲۱. کمپفر، انگلبرت، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳.
۲۲. لاکهارت، لارنس، اقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، علمی و فرهنگی، چ سوم، ۱۳۸۳.
۲۳. لاکهارت، لارنس، به نقل از سر جان، ملکم، تاریخ ایران، ج ۱، تهران، بی‌نا، بی‌تا.
۲۴. منوچهری، عباس، ابن خلدون و جامعه‌شناسی تاریخی معاصر، نامه پژوهش، ش ۴، بی‌تا.

۲۵. میرموسوی، سید علی، اسلام، سنت و دولت مدرن: نویسازی و تحول در اندیشه سیاسی معاصر شیعه، تهران، نی، ۱۳۸۴.
۲۶. میرزا سمیعا، تذکرة الملوك، به کوشش محمد دبیر سیاقی و با تعلیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، امیر‌کبیر، چ سوم، ۱۳۷۸.
۲۷. مینورسکی، ولادیمیر، سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، امیر‌کبیر، ۱۳۸۶.
۲۸. نصار، ناصیف، اندیشه واقع‌گرای ابن خلدون، ترجمه یوسف رحیم‌لو، تهران، دانشگاهی، ۱۳۶۶.
۲۹. نوایی، عبدالحسین، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، بی‌تا.